

تمایز "مدینه" و "شهر" در یونان و روم باستان و اهمیت مفهوم مدینه در فهم فلسفه سیاسی معاصر

علی ناظمی اردکانی*

رضا داوری اردکانی**، مالک حسینی***

چکیده

پولیس یا مدینه، موضوع فلسفه سیاست کلاسیک است. با بررسی متونی کلاسیک مثل تاریخ جنگ پلویونزی توسیدید و سیاست ارسطو و پژوهش‌های جدیدی همچون تمدن قدیم فوستل دوکلانژ و پولیس هانسن به درکی از تفاوت مدینه و شهر پی می‌بریم که می‌تواند در فهم ما از مبانی و مبادی فلسفه سیاست مدرن موثر باشد. مدینه، جامع‌ترین و والاترین شکل جامعه سیاسی و غایت آن نیکبختی بود، یعنی جامع‌ترین و والاترین خیری که یک جامعه می‌تواند به آن دست یابد. مدینه بر خلاف شهر دارای هویتی اجتماعی و سیاسی بود و تا زمانی که رشته مدنی-سیاسی افراد آن از هم نگسسته بود، برقرار بود. از ویژگی‌های اصلی مدینه یکی این بود که اعضای آن در زندگی شریک یکدیگر بودند و نیکبختی مردمان آن به هم وابسته بود. ویژگی مهم دیگر مدینه که آن را در نسبت با فرونسیس قرار می‌دهد، پرسش‌پذیری آن بود. بازاندیشی در مفاهیم مدینه و فرونسیس و نسبت آنها امروزه می‌تواند مجالی را فراهم کند تا به بنیادهای خودنقاد اندیشیدن

* دانشجوی دکتری فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، ali.nazemi@yahoo.com

** استاد فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، rdavari@ias.ac.ir

*** استادیار گروه فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، malek.hosseini@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۰۹

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

بیاندیشیم، بدون اینکه در دام جزم‌اندیشی گرفتار شویم. دیگر اینکه تامل در مفاهیمی چون پولیس فرصتی است برای شناخت ریشه‌های سنت دموکراتیک غرب و درک عمیق‌تر از نهادها و ارزش‌هایی که فرهنگ غربی را قوام می‌بخشد.

کلیدواژه‌ها: پولیس، مدینه، شهر، سیاست، اجتماع سیاسی، نیکبختی، فرونیسیس

۱. مقدمه

همان‌طور که صاحب‌نظران بسیاری اذعان کرده‌اند، پولیس (Πόλις, Polis, City-State, Latin) یا مدینه یکی از عناصر اصلی در اندیشه سیاسی یونان و روم باستان بوده و نقش مدینه در اخلاق و سیاست، در طول تاریخ اندیشه فلسفی و سیاسی غرب همواره مورد تاکید بوده است. به قول سیمونیدس شاعر، «پولیس انسان را تربیت می‌کند» (کلوسکو، ۱۳۹۴:۳۲). سقراط یا افلاطون، فارغ از اینکه چه تبیینی از مدینه فاضله ارائه داده‌اند، بر این نظر بودند که انسان تنها به مثابه عضوی از یک مدینه فاضله است که می‌تواند نیکبخت باشد. در واقع نیکبختی (eudemonia) وجه مشترک و غایت مشترک مدینه و انسان است. کسنوفون در تربیت کوروش (Cyropaedia) بارها به نقش تربیت کوروش در بزرگی او اشاره می‌کند و «تربیت کوروش را بزرگداشت آن قوانین و حکومت پارس می‌داند که آن قوانین را حفظ کرده است» (بروئل، ۱۳۹۸:۱۶۹). سیاست ارسطو چنین آغاز می‌شود:

هر مدینه‌ای نوعی اجتماع است و هر اجتماعی به قصد خیر بر پا می‌شود (...). اگر همه جوامع به صورتی از خیر نظر دارند، جامعه‌ای که بالاترین خیر یا خیر اعلا را می‌جوید بالاتر و فراگیرنده‌ی همه جوامع دیگر است؛ این جامعه، مدینه یا اجتماع سیاسی (political association: koinōnia politikē) نام دارد (Aristotle, 1998:1252a).

در نگاه ارسطو غایت مدینه خیر همگان است و نه خیر یک اقلیت یا اکثریت (ارسطو، ۱۳۶۴:۱۲۸۳ ب). با این حال، باید دید که مدینه چگونه اجتماع سیاسی‌ای است. چنان که دوکولانژ گفته است، «در دوران باستان بین مدینه و شهر (Ἄστυ, Asty, City, Latin: Urbs) تفاوت وجود داشته است» (Fustel de Coulanges, 2001:110).

در این مقاله بر آنیم تا تبیینی سازوار از چیستی مدینه و تفاوت آن با شهر ارائه دهیم. این تبیین مبتنی بر متونی تاریخی و فلسفی است، با این حال گزارشی از مدینه در آثار

افلاطون نداده‌ایم چرا که مباحث افلاطون بیشتر ناظر به مدینه فاضله‌ای است که به تعبیر خودش

نمونه‌ای الهی است که در آسمان بر پا کرده‌اند تا کسانی که دیده‌ای بینا دارند چشم به آن بدوزند و به پیروی از قوانین آن، خود را شهروند آن مدینه کنند. ولی برای آنان فرقی نخواهد داشت که چنین مدینه‌ای بر روی زمین وجود دارد و یا خواهد داشت یا نه. چون آنان تنها با امور عملی متناسب با این مدینه سر و کار دارند و نه با مدینه‌ای دیگر (افلاطون، ۵۹۲: ۱۳۸۰).

جا دارد اشاره کنیم که افلاطون و ارسطو درباره پولیس دیدگاه‌های مختلفی دارند؛ همانطور که در مدرسه آتن (The School of Athens) رافائل (Raphael) می‌بینیم، افلاطون به آسمان اشاره دارد و ارسطو به زمین. این اختلاف دیدگاه، که در بسیاری از مبادی و مبانی فلسفه افلاطون و ارسطو قابل مشاهده است، در باب پولیس نیز صادق است. رد مثل افلاطونی توسط ارسطو و تمایزی که او بین فرونیسیس و سوفیا قائل شد نسبتی اساسی با هم دارند. ارسطو با رد مثل افلاطونی، نمی‌توانست معرفت حاصل از این صور کلی را نیز بپذیرد و راه برون رفت از این معضل را در تفکیک سوفیا و فرونیسیس و آنچه در پی این تفکیک می‌آمد می‌جست که اینجا مجالی برای شرح آن نیست. به هر حال ارسطو با این تفکیک حساب خود را از گذشتگان، که برای مثال علم اخلاق و سیاست را علمی می‌دانستند که قادر به یافتن پاسخ‌هایی به یکایک پرسش‌های اخلاقی یا سیاسی از طریق تامل فلسفی درباره مبادی نخستین است، جدا کرد. او بیش از سقراط و افلاطون نظر از آسمان به زمین و جهان انسانی آورد. چنان که گفتیم ارسطو نمی‌توانست نظریه مثل که افلاطون در بسیاری از مسائل فلسفی به کار برده بود را بپذیرد چرا که فرونیسیس ارسطویی ناظر به امور جزئی و انضمامی و در واقع نوعی امکان بودن است، بودن و وجودی معطوف به فرد انسانی موقعیت‌مند و نه مفهومی کلی از انسان. بر همین اساس از جمله نقدهای ارسطو بر مثل افلاطونی این بود که این نظریه جزئیات را قابل فهم نمی‌کند (رک: ارسطو ۱۳۸۹، ۹۹۱a). اهمیت فرونیسیس در اندیشه ارسطو باعث شد که او تعریفی مطلق از خیر (آگاتون)، نیکبختی (ائودایمونیا)، پراکسیس، غایت (تلوس)، ملکه (هکسیس) و ... ندهد چرا که این مفاهیم ناظرند بر حیثیت اکنونی فاعل که در مواجهه فاعل با امر انضمامی و موقعیت‌مند معنا می‌یابد و امری ثابت نیست. در بحث از سیاست هم او بر خلاف افلاطون طرحی از مدینه و نظام حکومتی که برای همگان و همه جوامع خیر باشد را نمی‌ریزد. بر خلاف

ارسطو، افلاطون در جمهوری و مرد سیاسی و قوانین بیشتر به پی‌ریزی و توصیف مدینه فاضله می‌پردازد. مدینه حقیقی در دید افلاطون همان مدینه فاضله‌ای است که فیلسوفان حاکمان آن هستند. به نظر می‌رسد افلاطون به بنیاد خانواده توجه زیادی نشان نمی‌دهد چرا که خانواده ریشه در امور زمینی دارد. در همین راستا، در نظر افلاطون وحدت مدینه و به مثابه فرد بودن آن از مهم‌ترین مشخصه‌های مدینه است.

اهمیت و لزوم بازاندیشی در مفهوم پولیس را هایدگر به خوبی گوشزد کرده است.

بیستگی (Beistegui) می‌نویسد

در آن سر فقدان پرسش‌گری امر سیاسی در باب ذات از یاد رفته‌اش، صفت بارز پولیس یونانی پرسش‌پذیری آن است. مقصود بنیادی تفسیر هایدگر در باب پولیس یونانی بیان این مطلب است که پولیس چگونه باب خود را بر مغاک پی افکن حقیقت هستی گشوده می‌دارد. و بدین سان فروبستگی خویش را ناممکن می‌سازد و از پنداشت‌ها و خواهش‌های مدرن امر سیاسی خلاص می‌گردد. بدین سان اندیشیدن به پولیس در حکم رها ساختن آن است از قلمرو امر سیاسی و استیلائی فلسفه سیاسی به قصد بازگرداندن آن به ساحت ذاتش که فی نفسه سیاسی نیست: اندیشیدن به چیزی است که از پنداشت ما درباره "امر سیاسی" و از آنچه تحت عنوان "سیاست" در عمل جاری است، کهن‌تر و اولی‌تر است (بیستگی، ۱۳۹۴:۲۵۷).

پولیس، قبل از هر چیز بر مکانی جغرافیای، سیاسی، اقتصادی و حتی فلسفی دلالت نمی‌کند. گو اینکه به طور ضمنی مکان‌هایی را نیز شامل می‌شود؛ بلکه بدواً بر مکان یا قلمروی دلالت می‌کند که آدمی در آن سکنا تاریخی-هستی‌شناختی خود را باز می‌یابد. بیان این نکته که پولیس بدواً قلمرو تاریخی سکنا آدمی ست بدان معنیست که مشخصه تعیین کننده پولیس چندان به نظم و نسق و سازماندهی نیازهای اساسی، ضروریات یا حتی آرزوها مربوط نیست، بلکه این مشخصه همان نسبت اصیل با حقیقت هستندگان است (بیستگی، ۱۳۹۴:۲۶۰)

پولیس معادل دقیق و ثابتی مثلاً در زبان انگلیسی ندارد و گرچه برخی از پژوهشگران غربی اذعان دارند که Polis قابل ترجمه نیست (رک: wolf, 2004:801)، مترجمان گاهی آن را به state و گاهی به city و گاهی به city-state و در موارد کمتری به society و nation ترجمه کرده‌اند. مترجمان فارسی نیز گاهی معادل کشور یا دولت و گاهی شهر و گاهی دولت-شهر یا حکومت-شهر و در مواردی مدینه را برگزیده‌اند. ما در این مقاله مدینه را

معادل پولیس گرفته و در تمایز با شهر انتخاب کرده‌ایم. در بخش گزارشی از پولیس^۱ هانسن به اقتضای متن همان معادل‌های انگلیسی هانسن را آورده‌ایم. در متن حاضر واژه "constitution" به اقتضای متن گاهی به نظام حکومتی و گاهی به قانون اساسی ترجمه شده است. در ترجمه واژه "state" دولت آمده است و "government" به حکومت ترجمه شده است. با نظر به اینکه در متون انگلیسی دو واژه "regime" و "constitution" گاهی مترادف "politeia" به کار رفته است به اقتضای متن جاهایی که "constitution" و "regime" مترادف هستند هر دو به نظام حکومتی ترجمه شده‌اند چرا که دو واژه "regime" و "constitution" در برخی از متون معانی متفاوتی دارند.^۲

۲. مدینه و شهر در تاریخ جنگ پلوپونزی (History of The Peloponnesian War) توسیدید

توسیدید در توصیف تاریخ یونان می‌گوید از قرائن چنین بر می‌آید سرزمینی که اکنون یونان خوانده می‌شود، در ابتدا سرزمینی با سکنه‌ای ثابت و پایا نبوده است. اقوام در آن بارها جابه‌جا شده‌اند و یکایک قبایل گاه‌به‌گاه تحت فشار مهاجمان مسکن خود را رها کرده‌اند. آن‌ها چون بر آن بودند که خوراک روزانه را در همه‌جا می‌توان به چنگ آورد مهاجرت برای ایشان دشواری در بر نداشت و در نتیجه نه سرزمین بزرگی داشتند و نه نیروی جنگی. هرچه زمینی بهتر و بارآورتر بود بیشتر دست به دست می‌گشت و ساکنانش زودتر عوض می‌شدند. با این حال در طول زمان ساکنان مناطق مختلف ثبات بیشتری یافتند. از قدیم‌ترین ایام از کسانی که در سراسر یونان تحت فشار قرار می‌گرفتند یا تبعید می‌شدند، مقتدرترینشان روی به آتن می‌نهاد که جامعه‌ای بود دارای ثبات و امنیت. آنها تبعه آتن می‌شدند و آتن روز به روز پر جمعیت‌تر می‌شد، بعدها چون اتیکه (Attica) ظرفیت جمعیت بیشتری را نداشت آتینیان مقیم‌های مهاجر را به ایونیا (Ionia) می‌فرستادند (رک: توسیدید، ۱۳۹۷: کتاب اول، ۲).

یکی از دلایل ناتوانی یونانیان قدیم این بود که پیش از جنگ ترویا (Trojan War) هیچ عمل مهم دسته جمعی انجام نداده بودند و حتی تمامی این سرزمین به این نام خوانده نمی‌شده است (...). و هر منطقه‌ای به نام قبیله‌ای خوانده می‌شده که در آن سکونت داشته (...). بعدها هنگامی که هلن و پسرانش در منطقه فیتیوتیس (Phithiotis) به قدرت رسیدند و نام‌آور گردیدند و شهرهای (دولت‌های) (State) دیگر بارها از آنان یاری

طلبیدند و دعوتشان کردند، چند منطقه (این جوامع) به علت اشتراک در برخورداری از یاری ایشان هلنی (Hellenes) نام گرفتند، ولی زمانی دراز طول کشید تا این نام بر سراسر این سرزمین اطلاق گردد (توسیدید، ۱۳۹۷: کتاب اول، ۳).

همه سرزمین‌هایی که نیروی دریایی داشتند بر اثر ازدیاد پول و حکومت بر دیگران، نیرومند می‌شدند و به جزایر هجوم می‌بردند و آنها را تحت فرمان در می‌آوردند. همه جنگ‌ها زد و خورد میان سرزمین‌های همسایه بود. یونانیان به سرزمین‌های دور از خود لشکر نمی‌کشیدند چرا که هیچ دولتی حاضر نبود تحت فرمان دولت دیگری قرار گیرد و همینطور هم حاضر نبود حتی با حفظ استقلال خود و با حقوق برابر در کنار دیگران به لشکرکشی مشترک بپردازد (رک: توسیدید، ۱۳۹۷: کتاب اول، ۱۵). فرمانروایان مستبد که در آتن و دیگر ایالات یونان به قدرت رسیده بودند پس از چندی از اریکه قدرت افتادند و بیشترشان به دست اسپارتیان سرنگون گردیدند. اسپارت (Sparta) پیشتر از همه دولت‌ها از نظم و قانون بهره‌مند گردید و در آنجا هیچ‌گاه فرمانروایی مستبد زمام قدرت را به دست نگرفت. نظام سیاسی (حکومتی) (Constitution) بیش از چهارصد سال دوام یافته و به آن نیرویی بخشیده بود که به اتکاء آن می‌توانست به شهرهای (دولت‌های) ^۳ دیگر دست‌اندازی کند (...). پس از آنکه سپاه ایران از یونان رانده شد یونانیانی که از شاه ایران جدا شده بودند و آنانکه دست به دست هم داده بودند و در برابر شاه و سپاه ایران ایستاده بودند، به دو بخش منقسم شدند: بخشی با اسپارت متحد گردیدند و بخشی دیگر رهبری آتن را پذیرفت زیرا که این دو نیرومندتر از بقیه بودند (رک: توسیدید، ۱۳۹۷: کتاب اول، ۱۸).

توسیدید در تاریخ جنگ پلوپونزی به واقعه‌ای اشاره می‌کند که پس از شکسته شدن قرارداد صلح بین آتن و اسپارت اتفاق می‌افتد. اسپارت و متحدانش آماده حمله به اتیکه می‌شوند و پریکلس از مردم می‌خواهد که همه داخل آتن جمع شوند و از آن محافظت کنند. آتیان توصیه‌های پریکلس را پذیرفتند و زنان و کودکان و اثاثی که بیرون شهر (در حومه) (The country) داشتند را به درون شهر آوردند. اما چون بیشتر مردمان به زندگی اطراف شهر (در حومه) عادت کرده بودند، پذیرش این تغییرات برای آنها سخت بود (رک: توسیدید، ۱۳۹۷: کتاب دوم، ۱۴^۴). این شیوه زندگی از مدت‌ها قبل ویژگی بارز زندگی آتیان نسبت به دیگران بود^۵ (Thucydides, book 2:15). ساکنان دشت اتیکه از روزگاران قدیم و حتی در دوره سلطنت ککروپس و نخستین شاهان تا زمان تزه‌ئوس، در شهرهای کوچک مستقل زندگی می‌کردند و هر شهر مجلس شورا (Town hall) و حکومت (Official) خاص

خود را داشت، و تنها در هنگام خطر گرد هم می‌آمدند و با شاه آتن مشورت می‌کردند، و حتی گاهی بعضی از این شهرها با آتن می‌جنگیدند (...). تزهئوس هنگامی که به سلطنت رسید (...). مجالس شورا و حکومت‌های شهرهای کوچک را از میان برداشت و در آتن مجلس شورایی واحد و حکومتی (دیوانی) (Council-chamber) واحد برقرار کرد. افراد مثل گذشته در اداره امور شخصی خود آزاد بودند ولی تزهئوس زندگی سیاسی همه را در مرکزی واحد متمرکز ساخت و همه شهروندان آتن شدند و بدین سان او شهری بزرگ برای اخلاف خود به جای گذاشت (رک: توسیدید، ۱۳۹۷: کتاب دوم، ۱۵). پیش از این اتحاد، آکروپولیس امروزی به علاوه حاشیه جنوبی آن، یک شهر بود. (Thucydides, book 2:15) شاهد این ادعا هم این است که در آکروپولیس، هم پرستشگاه آتنه وجود دارد و هم پرستشگاه‌های خدایان دیگر. چون آکروپولیس مکان اسکان اولیه بود و در گذشته آتینان آنجا زندگی می‌کردند، حتی هنوز هم آتینان آن را شهر (The city) می‌خوانند (Thucydides, book 2:16).

توسیدید از زبان پریکلس در خطابه تاریخیش وصفی از مدینه آتن نقل می‌کند. این خطابه در عین حال که نشانگر اهمیت جایگاه مدینه در تاریخ یونان باستان است، می‌تواند بخش‌هایی از ارزش‌های مردمان آتن و صورتی از مدینه آتن را نشان دهد. به طور خلاصه پریکلس در توصیف مزایای مدینه آتن در نسبت با دیگر جوامع به ویژگی‌هایی از این دست اشاره می‌کند: اول این که اهل مدینه آتن از نژادی واحد هستند. آتن جامعه‌ای خودبسنده و خود کفاست. نظام سیاسی (حکومتی) آتن نظام دموکراسی است و قدرت نه در دست عده‌ای قلیل بلکه در دست عموم شهروندان است. همه شهروندان در برابر قانون برابرند و ملاک گزینش برای پست‌های مملکتی نه ثروت و ارتباط با طبقه‌ای خاص بلکه تنها شایستگی افراد است. زندگی خصوصی افراد آزادانه است اما زندگی سیاسی شهروندان تابع قانون است - هم قوانین وضع شده و هم قوانین نانوشته که تخطی از آنها در نظر عموم شرم‌آور است. در حوزه سیاست خارجی دروازه‌های شهر به روی همه مردمان جهان باز است. در امور مربوط به جنگ، تکیه جنگ‌آوران آتن بر جنگ‌افزارها نیست و در جنگ نیرنگ به کار نمی‌برند بلکه تکیه بر شجاعت جنگ‌جویان است. در تربیت کودکان بر خلاف اسپارتیان، سخت‌گیری وجود ندارد. امور زیبا برای آتینان مهم‌اند و لذت‌بخش اما به شکلی معقول و نه افراطی. نظرورزی مهم است اما نه به شکلی که به سستی در عمل بیانجامد. ثروت مدخل عمل است نه وسیله فخرفروشی، فقر فی‌نفسه زشت نیست مگر

اینکه حاصل بی‌عاری و عدم فعالیت باشد. سیاست‌مداران و مردمان آتن توامان به تدبیر منزل و تدبیر مدن می‌پردازند. کسی که به امور سیاسی-اجتماعی مدینه بی‌اعتناست شهروند خوبی نیست و در حقیقت زندگی بی‌فایده‌ای (Useless) دارد، بی‌اعتنایی به امور سیاسی نافی عمل سیاسی است. علائق فردی و زندگی سیاسی هر دو مورد توجه شهروندان هستند و یکی قربانی توجه بیشتر به دیگری نمی‌شود. آتینان تصمیم‌های راجع به امور سیاسی را پس از مباحث نظری و شور با یکدیگر می‌گیرند و معتقدند نظوروزی و بحث و تبادل نظر پیش از عمل، نافی عمل نیست بلکه فروگزاردن بحث پیرامون عمل پیش از اقدام است که عمل را به خطر می‌اندازد و بدترین چیزها این است که شخص با شتاب و بی‌آنکه به درستی درباره عملی اندیشیده و شور کرده باشد به آن عمل اقدام ورزد. در مدینه آتن هر فرد در همه جنبه‌های گوناگون زندگی برای خویش بسنده است. (رک: توسیدید، ۱۳۹۷: کتاب دوم، ۳۶-۴۱)

به طور خلاصه از خلال گزارش توسیدید می‌توان خصوصیات اصلی مدینه را در وهله اول ثبات و امنیت دانست و دیگر اینکه مدینه دست کم شامل یک شهر به مثابه مرکزی سیاسی بود به علاوه اقمار آن؛ همینطور که در نسبت بین آتن و اتیکه دیدیم. خودبسندگی و خودکفایی از ویژگی‌های ضروری یک مدینه و نظم و قانون از خصوصیات دیگر آن بود. همه اعضای یک مدینه در امور سیاسی-اجتماعی مربوط به مدینه شرکت داشتند و در صورت عدم مشارکت چه بسا منجر به عدم بهره‌مندی فرد از حقوق مدنی می‌شد. از خصوصیات بارز یک شهر هم این بود که محل اولیه سکونت و در اصل زیست‌گاه ساکنین بود که معمولاً با دیوارهایی از اطراف خود جدا می‌شد. البته دیوارها تنها حدود شهر را مشخص می‌کردند و نه حدود مدینه را.

۳. خانواده، مدینه و شهر در تحلیل تمدن قدیم (The Ancient City) فوستل دو

کلانژ

در تمدن قدیم^۷ می‌خوانیم که در دوران باستان آنچه بیش از هر چیز باعث تمایز خانواده‌ها می‌شد مذهب خانوادگی بود. این بدین معنا نیست که هر خانواده مذهب خانواده دیگر را می‌شناخت بلکه بدین معناست که هر خانواده مذهب و دین مخصوص خود را داشت تا جایی که خانواده‌ها از مذهب دیگر خانواده اطلاعی نداشتند. وقتی دختری ازدواج می‌کرد به مذهب شوهرش در می‌آمد و دیگر عضو خانواده گذشته خود نبود. مذهب از طریق

اولاد ذکور از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد. یکی از ویژگی‌های مذاهب قدیم این بود که در همه ابعاد متکثر بود و حتی آنچه مورد پرستش واقع می‌شد امری واحد و مشخص نبود و معمولاً خانواده‌ها به پرستش نیاکان خود می‌پرداختند (رک: فوستل دوکلانژ، ۲۳: ۱۳۹۷-۲۸). مهم‌ترین عامل ایجاد نسبت بین اعضای خانواده توافق مذهبی بود، حق وراثت و خویشاوندی با ولادت هیچ‌گونه رابطه‌ای نداشت و با گسستن نسبت مذهبی نسبت اعضا قطع می‌شد. دایره خانواده‌ها بسیار وسیع بود و تمامی اولاد ذکور و دخترانی که ازدواج نکرده بودند و به معنایی خاص، بندگان و خدمت‌گزاران را هم شامل میشد. مردمان در دوران باستان به جز پرستش نفوس نیاکان به پرستش عناصر طبیعی نیز می‌پرداختند. البته این پرستش هم بیشتر جنبه خانوادگی داشت و هر خانواده با نام‌های متفاوتی که بر عناصر طبیعی مورد پرستش خودش مثل زمین یا خورشید یا ابر می‌گذاشت آن خدایان را متعلق به خود می‌دانست. شواهد این ادعا را می‌توان در ادبیات یونان باستان دید آنجا که سوفوکلس در داستان آژاکس آن پهلوان را از زبان تکمس به ژوپیتری که نزدیک آتشفشان اوست سوگند می‌دهد یا اورپید در داستان هکوبا از قول ساحره می‌گوید قسم به هکات، که الهه من است و او را می‌پرستم و بر آتشفشان من جای دارد (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۱۸: ۱۳۹۷-۱۲۳).

در نهایت خدایان طبیعی و جبهه‌ای عمومی‌تر یافتند. مردمان بعضاً موفقیت یک خانواده را به خدای طبیعی آن خانواده نسبت می‌دادند و به پرستش او می‌پرداختند و این باعث شکل‌گیری نوعی اجتماع شد که در تشکیل شهرها نقش داشت. با این حال وحدت خانواده‌ها همچون قبل محفوظ بود و هر خانواده مراسم مذهبی خاص خود را داشت. شهر که از اجتماعات کوچکتر پدید آمد به استقلال مذهبی و مدنی خانواده‌ها لطمه‌ای نزد و نظارت شهر در اوضاع داخلی خانواده‌ها دخیل نبود. این امر را می‌توان در امور مربوط به تقسیمات سپاهی و نظامی شهرهای قدیم دید. افرادی با هم به جنگ می‌رفتند که از یک خانواده بودند و مذهب واحدی داشتند. در واقع شهر از اجتماع افراد تشکیل نمی‌شد بلکه از اتحاد اجتماعات منظم و مستقلی تشکیل می‌شد که بعد از تاسیس شهر نیز به استقلال خود باقی بودند (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۲۴: ۱۳۹۷-۱۲۸). با این اوصاف به نظر می‌رسد تقسیمات در دوران باستان تقسیماتی سیاسی نبوده‌اند بلکه تقسیم‌بندی بر اساس مذهب صورت می‌گرفته است.

۱.۳ نسبت مذهب و خانواده با مدینه و شهر

به نظر فوستل دوکلانژ در دوران باستان بین مدینه (Polis (Civitas و شهر (City (urbs تفاوت وجود داشت^۷ چرا که مدینه اجتماعی سیاسی-مذهبی بود شامل چند خانواده و قبیله، در حالی که شهر بر مسکن و محل اتحاد اجتماعات مزبور و پناهگاهی مقدس برای آن‌ها اطلاق می‌شد (Fustel de Coulanges, 2001:110). مدینه روم (Roman state/civitas Romana) همیشه بر جمعی از خانواده‌ها اطلاق می‌شد که در مراسم مذهبی تطهیر حاضر می‌شدند و قلمرو (territory) روم هیچگاه از حدودی که شاهان قدیم رسم کرده بودند تجاوز نمی‌کرد (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷:۳۹۹). مغلوبین و فرمان‌برداران روم، به موجب عبارت دینی مخصوصی-خویشتن و دیوارها و اراضی و آب‌ها و خان‌ها و معابد و خدایان- خود را به روم تسلیم می‌کردند. اینگونه گرچه شهر مغلوبین باقی می‌ماند اما رشته مدنی و سیاسی اجتماع می‌گسست و دیگر از مدینه و حقوق مدنی خبری نبود (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷:۴۰۰)^۸. شهر زمانی شکل می‌گرفت که خانواده‌ها یا اجتماعات کوچک بر سر یک مذهب اتحاد می‌کردند و شریک می‌شدند و شهر مرکزیت یافتن آن مذهب بین آنها بود و تاسیس شهر خود امری مذهبی بود تا جایی که مکان شهر را بایستی خدایان تأیید می‌کردند، مثلاً یونانیان برای تعیین مکان شهر با کاهنه دلفی مشورت می‌کردند.^۹ (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۰:۱۳۹۷-۱۳۵).

پس شهر مکانی بود که حدود جغرافیای مشخص و مقدسی داشت و بر اساس مراسم مذهبی بنا نهاده می‌شد و معمولاً خانه‌ها گرد پرستشگاهی ساخته می‌شدند (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷:۱۴۱). از توضیحات مولف و شواهد تاریخی می‌توان شهر و حدود سرزمینی مشخص آن را وجه فیزیکی جدا کننده اجتماعی از اجتماع دیگر دانست اما مدینه و به تبع آن اموری همچون قوانین، سیاست، مذهب و حقوق مدنی افراد مدینه را به عنوان هویت شهر دانست. از همین رو می‌بینیم وقتی حکومت (دولت^{۱۰}) (State) روم قوانین و مقررات و حقوق مدنی را در شهرهای مغلوب و فرمانبردار بر می‌انداخت و در اصل بعد از اینکه مدینه در شهری که روم تصرف کرده بود کارکردش را که نسبت سیاسی-مذهبی بین مردمان بود از دست می‌داد و روم هیچ قوانین مدنی را آنجا جایگزین نمی‌کرد، گرچه شهر بر پای می‌ماند اما رشته مدنی و سیاسی آن می‌گسست و مردمان از حقوق مدنی محروم می‌شدند (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷:۴۰۰). به این طریق در واقع ملل تابعه روم نه تنها از

تمايز "مدینه" و "شهر" در یونان و روم باستان و اهمیت مفهوم ... ۲۶۵

قوانین خویش محروم می‌شدند بلکه از قوانین روم نیز بی‌نصیب بودند و حقوق مدنی هم درباره ملل مزبور مفهومی نداشت (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷:۴۰۳)

قوانین و مقررات سیاسی شهرهای قدیم با ایجاد آن توأم بوده است و قوانین از اصول مذهب و عقاید مردم به شمار می‌رفت. آتشگاه شهر کاهنی داشت که او حاکم شهر و بالاترین مقام سیاسی شهر بود. ریاست مذهبی و سیاسی در دوران قدیم معمولاً توأمان بودند. در اصل کاهن شهر، در آن واحد، حاکم و قاضی و سردار سپاه بود. ارسطو می‌نویسد که شاهان اسپارتا سه وظیفه دارند، اول تقدیم قربانی‌ها، دوم قضاوت و سوم سرداری سپاه. پادشاهی بالطبع اول در خانواده پدید آمد و سپس در شهر؛ پادشاهی بر عقاید عامه در نیاز آن‌ها به پادشاه استوار بود و اینکه پادشاهی از لحاظ دینی لازم شمرده می‌شد. حتی پس از فرو ریختن اساس پادشاهی مردم به آنها کینه و عداوتی نداشتند. در تفاوت پادشاه و جبار نیز باید گفت که پادشاه به کسانی اطلاق می‌شد که مشروعیت سلطنت خود را از مذهب کسب می‌کردند اما جباران یا به زور به قدرت می‌رسیدند یا گزیده می‌شدند. شاه یا پادشاه تنها به کسی اطلاق می‌شد که مقام کهنات و مقام مذهبی نیز داشت (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷:۱۷۵-۱۸۲).

در یونان و روم و هند قدیم قانون جزئی از مذهب بود و قوانین بر مجموعه‌ای از مراسم و احکام و ادعیه دینی اطلاق می‌شد (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷:۱۹۰). پیشینیان عقیده داشتند که قوانین ایشان از جانب خدا آمده است و در نتیجه قوانین اموری تغییر ناپذیر و مقدس بودند. قوانین موجود هیچ‌گاه نسخ نمی‌شد هرچند که قوانین جدید در تعارض با قوانین قدیم بود. حتی زمانی که ممکن دانسته شد که شاید اراده افراد و آراء عمومی بتواند قانونی ایجاد کند موافقت قوانین با مذهب را رعایت می‌کردند و قانون بایستی توسط کاهنان تصویب شود (رک: Fustel de Coulanges, 2001:158). نکته مهم دیگر اینکه قوانین هر مدینه مختص اعضای همان مدینه بود و از افرادی که عضو آن مدینه نبودند حمایت نمی‌کرد گرچه در آن زندگی کنند. قوانین و مذهب مشترک بین اعضای مدینه علقه به وجود می‌آورد (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷:۱۹۷).

مدینه‌های قدیم از هم متمایز بودند و خدایان و مراسم دینی شان به غایت با هم متفاوت بودند. در یونان پیش از سلطه روم مدینه‌ها متعدد و منفرد و مستقل بودند و هیچ‌گاه اتحاد نیافتند. مذهب قدیم اتحاد مدینه‌ها را جایز نمی‌شمرد و بنیان قانون مدنی بر افراد مدینه‌ها بود (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷:۲۰۷-۲۰۸) اما آنچه خانواده‌ها را به تشکیل

مدینه‌ها و داشته بود، برخی مدینه‌ها را نیز بر مبنای تفاهم بر اشتراک در مذهب واحد گرد هم آورد (رک: فوستل دوکلانژ، ۲۱۷:۱۳۹۷). حوزه اختیارات مدینه‌ها گسترش یافت تا جایی که اعضای مدینه بی استثنا فرمانبردار مدینه بودند. مذهب موجب حکومت (دولت) (state) و حکومت (دولت) نگهبان مذهب بود و از اختلاط قدرت اینها قدرتی پدید آمده بود که بر روح و جسم مردم حکومت می‌کرد. اعضای مدینه متعلق به مدینه و حکومت (دولت) بودند. در اسپارتا و آتن سپاهیگری تا آخر عمر اجباری بود و دولت در اموال اعضای مدینه اختیار تام داشت. حتی دولت در زندگی خصوصی افراد نیز صاحب نفوذ بود. مثلاً مجرد زیستن در اکثر مدینه‌های یونان ممنوع بود و مجازات داشت. بی طرفی در امور سیاسی-اجتماعی مدینه مذموم بود و در امور مدنی همه افراد بایستی شرکت می‌جستند. شیوه تعلیم و تربیت و معلمان را دولت مشخص می‌کرد. قبول مذهب مدینه اجباری بود. تردید در وجود خدایان خاص مدینه گناهی عظیم بود چنانکه سقراط را به این اتهام اعدام کردند (رک: فوستل دوکلانژ، ۲۳۱:۱۳۹۷-۲۳۴). آنچه تا اینجا برداشت می‌شود این است که چه در زمان استقلال خانواده که افراد آن فرمانبردار پدر خانواده بودند و چه در زمان شکل-گیری شهرها که افراد فرمانبردار کاهنان بودند آزادی و حقوق فردی مطرح نبوده است. به نظر می‌رسد با توجه به آنچه ارسطو در اصول حکومت آتن می‌گوید برای اولین بار در دوران سولون بود که حقوق فردی به رسمیت شناخته شد. «در فعالیت‌های سیاسی (قانون اساسی) (Constitution) سولون، این سه مورد از مساعدترین قواعد و قوانین و اصول موضوعه او به طرفداری عامه و دموکراسی بوده است (...). الغاء دیون. دادن حقی به هر فرد برای شرکت در قضا و دادگستری و دادخواهی به نفع و رعایت و حمایت یک مظلوم از هر کس که مرتکب ظلمی شده باشد (...). و قانون حق اعتراض به محاکم دادگستری؛ زیرا در نتیجه این اختیار چون مردم رای محاکم را دست داشتند، طبعاً حکومت (government) نیز از آن خودشان بود.» (ارسطو، ۲۹.۳۰:۱۳۸۸) و این در حالی بود که قبل از سولون عامه مردم به مثابه بردگان اقلیت بودند (رک: ارسطو، ۶:۱۳۸۸)

همانطور که در خانواده، طبقات وجود داشت و پدر نقش حاکم را داشت و پسر بزرگتر وارث او بود و بندگان و خدمتکاران تحت‌الحمایه پدر بودند این مناسبات در شهرها نیز وجود داشت. شهر در آغاز عبارت از اتحاد روسای خانواده‌ها بود. حقوق سیاسی نیز مختص روسای خانواده‌ها بود چنانکه ارسطو در سیاست می‌نویسد سابقاً در بعضی بلاد تا پدری زنده بود پسرش را از افراد شهر نمی‌شمردند و چون پدر می‌مرد فقط پسر بزرگتر از

حقوق سیاسی بهره مند می‌شد. مجامعی هم که برای مشورت در مصالح عمومی تشکیل می‌شد توسط روسای خانواده‌ها اداره می‌شد(رک: فوستل دوکلانژ، ۲۴۰:۱۳۹۷-۲۴۲)

مبتنی بودن حکومت (government) بر مذهب تا مدت‌ها ادامه داشت. مقررات اجتماعی به جای اینکه مبتنی بر صلاح عامه (koinon) باشد از قواعد مذهبی پدید می‌آمد و به حکم مذهب جمعی فرمانروا و جمعی فرمانبردار بودند. اما در طی دوره‌ای تغییراتی در نظام‌ها و مردمان صورت گرفت که دلایل زیادی داشت.^{۱۱} به هر حال سولون نقطه عطفی در تاریخ سیاسی بشر بود. وجه مشخصه دوران سیاسی جدید این بود که مقررات و قوانین اجتماعی بر صلاح عامه بنیان گذاشته شد. از سولون پرسیدند آیا قوانین خود را برای وطن مفیدترین قوانین می‌شمارد که در پاسخ گفت مفیدترین قوانین نیست ولی از هر حیث با اوضاع کنونی وطن متناسب است (رک: فوستل دوکلانژ، ۳۳۶:۱۳۹۷). پیش از سولون عقیده بر تغییر ناپذیر بودن عقاید بود اما سولون لزوم تغییر قوانین را بر اساس اقتضای اوضاع و زمان و زمانه به رسمیت شناخت. صلاح عامه در آن عصر به معنی مراجعه به آراء عموم مردم بود اما در نهایت در همه امور مردم فرمانبردار بودند.

باری، همانطور که گفته شد در دوران باستان وجود شهر دال بر وجود مدینه نبود و چه بسا گرچه شهری باقی بود اما باگسست پیوند مدنی-سیاسی بین مردمانش دیگر به آن، مدینه اطلاق نمی‌شد. با این وصف شاید بتوان شهر را وجه فیزیکی جداکننده اجتماعی از اجتماع دیگر دانست و مدینه را نشان دهنده وجهه غیرفیزیکی یک اجتماع از اجتماع دیگر. مدینه در واقع صورت و هویت یک اجتماع بود. این هویت برساخته اموری از جمله قوانین، نظام حکومتی، مذهب و حقوق مدنی آن اجتماع بود.

۴. مدینه و شهر در تحلیل هانسن از پولیس

هانسن پولیس را اساس تمدن یونان می‌داند و معتقد است تنها در صورتی می‌توان فهمی سازگار از تمدن یونان به دست آورد که درکی درست از پولیس داشت؛ مقصود از پولیس جامعه‌ای است که زندگی یونانیان متأثر از آن بود (Hansen, 2006: p1). او با ریشه‌شناسی لغت پولیس در زبان‌های هندی، لتونیایی و لیتوانیایی به معنای مشترک "مکان امن" (Fortified place) در تمامی آن‌ها اشاره می‌کند (Hansen, 2006: p40). به اعتقاد هانسن اگر پولیس را در این معنای عام لحاظ کنیم، جواب به سوال زمان شکل‌گیری اولین پولیس‌ها ناممکن به نظر می‌رسد. حتی درباره اولین پولیس یونانی به دشواری بتوان به نتیجه‌ای

رسید. او با ارائه تعریفی خاص از پولیس یونانی سعی می‌کند پیشینه آن را بررسی کند. پولیس (یا مدینه) «جامعه‌ی سازمان‌یافته و خودگردان و کوچک بود، جامعه‌ای سیاسی متشکل از شهروندان مرد بالغ (Politai-astoy)، که به همراه خانواده‌هاشان معمولاً - در شهر امن یا در اقمار آن به همراه دو دسته دیگر زندگی می‌کردند، یعنی غیرشهروندان آزاد و برده‌ها» (Hansen, 2006: p40). هانسن همچنین در تبیین پولیس در معنای خاص، خودگردانی را از استقلال تمایز می‌بخشد و شرط ضروری پولیس را خودگردانی (Self-governing/autonomia) می‌داند و نه استقلال (independent) (Hansen, 2006: 13). بعضی از پولیس‌ها، در عین خودگردان بودن دارای استقلال هم بودند، اما معمولاً در یونان باستان بسیاری از پولیس‌ها خراج می‌پرداختند و تابع پادشاه بودند. در دوره هلنیستی یک پولیس مستقل نوعی، توسط دموکراسی اداره می‌شد و آزاد و خودمختار بود. حتی در دوران رومی (Roman times) که الیگارش‌ی بر دموکراسی فائق آمد و پولیس با آریستوکراسی بومی اداره می‌شد نیز یک پولیس همچنان یک جامعه خودگردان و شامل شهر و اقمار آن بود (Hansen, 2006: 50). بسیاری از پولیس‌ها گرچه در امور خارجی استقلال نداشتند و به قدرت‌های بزرگ وابسته بودند اما در امور داخلی خودگردان بودند یعنی دارای مجمعی بودند که قوانین را وضع و ابلاغ می‌کرد (Hansen, 2006: p47). از قرن هشتم تا سوم پیش از میلاد پولیس‌های زیادی در یونان و بیرون از آن به شکل مستعمرات پولیس‌های عظیم شکل گرفتند که گرچه این مستعمرات معمولاً از نظر سیاسی از مادر-شهر مستقل بودند اما پیوندهای عمیق دینی و فرهنگی بین آنها و مادر شهر وجود داشت. ساکنان این مستعمرات معمولاً مهاجرانی بودند که پولیس‌های عظیم می‌فرستادند (Hansen, 2006: p34). هانسن با نقد تبیین ارسطویی از پولیس یونانی او را استثنایی می‌داند که معتقد بود پولیس جامعه سیاسی مختص به یونان است که بربرها قادر به تشکیل آن نیستند (Hansen, 2006: p37-38). البته با نگاهی به خطابه پریکلس در وصف آتن که ذکر آن رفت به نظر نمی‌رسد تبیین ارسطو تبیینی استثنایی و به دور از شواهد تاریخی باشد.

با تحلیل آنچه هانسن متذکر می‌شود می‌بینیم قبل از اینکه اجتماع سیاسی به نام پولیس یا مدینه شکل بگیرد شهرها و ساکنان شهرها وجود داشتند. شهرها به واسطه دیوارهایی از اطراف و شهرهای دیگر جدا می‌شدند. هانسن تاکید می‌کند که ما نمی‌دانیم دقیقاً از چه زمانی ساکنان (inhabitant) یک شهر خود را عضو (citizen) یک پولیس احساس کردند. در واقع پولیس‌ها یا حاصل تغییرات سیاسی در یک شهر بودند یا حاصل تاسیس شهری جدید

و خودگردان. در یونان بیشتر پولیس‌ها از رشدی طبیعی پدید آمده بودند: عمدتاً طی فرآیندی طولانی و غیر مشهود و طبق مدارک و شواهدی که ما داریم تعیین زمان دقیقی که ساکنان یک شهر خود را عضو یک پولیس احساس می‌کردند غیرممکن است. با این حال بسیار از پولیس‌ها یک شالوده افسانه‌ای داشتند. برای مثال آتنی‌ها اعتقاد داشتند که تسئوس آتن را به مثابه شهر و دولت بنیان گذارده بود و دشت‌های اتیکه را جزو قلمرو آن قرار داده بود (Hansen, 2006: p51). گرچه در دوران باستان تفاوت بین پولیس و دهکده مشهود بود با این حال هیچ منبع واحدی در دست نیست که درباره چگونگی برآمدن یک پولیس جدید اطلاعاتی به ما بدهد. تفاوت یک پولیس با یک دهکده دست‌کم شامل این موارد بود که در مسابقات پان هلنیک تنها یک پولیس می‌توانست فاتح بازی‌ها باشد، تنها یک پولیس بود که می‌توانست مجوز یک شهروند در همسایگی خود را برای بازدید از آن پولیس صادر کند، تنها یک پولیس می‌توانست پایان جنگ را اعلام کند یا به یک معاهده صلح بپیوندد و مواردی از این قبیل (Hansen, 2006: p52).

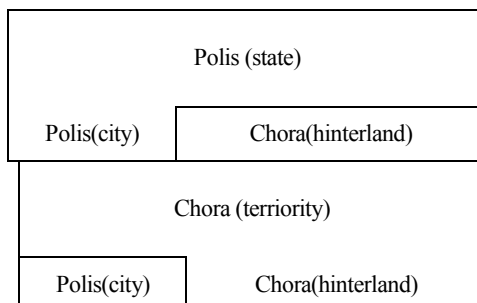
نکته دیگری که به زعم هانسن باید بدان توجه داشت این است که یک پولیس هم صورتی شهر (city) مانند داشت و هم به نوعی یک دولت (state) بود. در نتیجه ممکن بود یک پولیس گرچه ظاهر شهر را حفظ کرده باشد اما با نظر به از دست دادن خصوصیت دولتی‌اش از شمول پولیس‌ها خارج شود. گاهی یک پولیس شکل شهری خود را با از دست دادن دیوارها و مرزهای خود از دست می‌داد و گاهی شکل دولتی خود را با کشته شدن یا به بردگی گرفته شدن یا به اجبار ترک داده شدن مردمانش از دست می‌داد (Hansen, 2006: p53).

حال باید دید لغت پولیس بر چه چیزی دلالت دارد، چه مفاهیمی در این لغت نهفته‌اند و بر چه جامعه‌ای اطلاق می‌شود؟ یونانیان به خوبی آگاه بودند که از لغت پولیس در بیش از یک معنا استفاده می‌کنند. در منابع مربوط به دوران باستان دست‌کم پولیس مفید دو معنای اصلی است. یکی زیست‌گاه (settlement) و یکی اجتماع (community). پولیس به مثابه زیست‌گاه شامل خانه‌ها یا مسکن‌ها بود و به مثابه اجتماع شامل مردم. اولی ناظر به معنایی فیزیکی‌تر و عینی‌تر و دیگری ناظر به معنایی انتزاعی‌تر. علاوه بر این منابع نشان می‌دهند که بر هر زیست‌گاه یا اجتماعی پولیس اطلاق نمی‌شد بلکه یک زیست‌گاه به مثابه پولیس، پیشاپیش یک شهر بود یعنی اقامت‌گاهی منسجم و وسیع؛ و اجتماعی معنای پولیس را افاده می‌کرد که پیشاپیش یک دولت بود یعنی یک اجتماع سیاسی رسمی (Hansen, 2006:).

p52). وجه معنایی زیست‌گاه خود دست‌کم مفید سه معنا بود. اول مترادف با آکروپولیس یعنی دژی کوچک و مستحکم بر فراز بلندی؛ دوم مترادف با asty به معنای مضیق شهر کوچک و سوم به معنای chora یعنی سرزمین و قلمرو (territory) (پولیس به همراه اقمار آن). وجه معنایی اجتماع هم دست‌کم مفید سه معنا بود. اول به معنای politai یعنی شهروندان مرد بالغ؛ دوم مترادف با ekklesia یا demos، یعنی هیئت قانون‌گذاری شهر یا موسسات سیاسی دیگر آن و سوم مترادف با koinonia، یعنی اجتماع سیاسی در معنایی کلی‌تر (Hansen, 2006: p56-57).

اما همه این معانی دارای اهمیت یکسان نیستند. به کار بردن پولیس در معنای آکروپولیس در دوران هلنیستی تقریباً ناپدید شد اما پولیس به معنای شهر کوچک (town) بسیار متداول بود و تقریباً نیمی از مواردی که مترادف با پولیس به کار می‌رفتند به این وجه معنا دلالت داشتند. قلمرو به مثابه معنای اولیه پولیس بیانگر درصد کمی از موارد مستعمل مترادف پولیس است. سه معنای متداول که ذکرشان آمد و در معنای اجتماع یا دولت سیاسی استفاده می‌شوند هم بسیار نزدیک به هم هستند و در واقع جنبه‌های گوناگونی از امر واحد را نشان می‌دهند. Politai و ekklesia مفید معنایی عینی‌تر از پولیس هستند و koinonia معنایی کلی‌تر و انتزاعی‌تر را می‌رساند (Hansen, 2006: p57).

این نکته نیز غیرقابل انکار است که شهر در یونان باستان با اقمار آن پیوند داشت و در نتیجه chora به معنای قلمرو ارتباط نزدیکی با پولیس داشت. هرگاه پولیس در معنای دولت (شهر به همراه اقمار آن) به کار می‌رفت chora به معنای سرزمینی بود که شهر بخشی از آن بود؛ اما هرگاه پولیس در معنای شهر به کار می‌رفت chora تنها به معنای اقمار بود به مثابه غیرشهر. پس پولیس در معنای دولت به مثابه اصطلاحی کلی برای chora (اقمار) در کنار پولیس (شهر) به کار برده می‌شد و chora در معنای قلمرو ممکن بود به مثابه اصطلاحی کلی برای پولیس (city) به همراه chora (اقمار) آن استفاده شود. این استفاده پیچیده از آنچه امروزه زبان‌شناسان تضاد مشارکتی (participatory opposition) می‌نامند نشان دهنده اختلاف چشمگیر بین پولیس یونان قدیم و دولت مدرن اروپایی است.



وقتی ما به پیشینه مفهوم پولیس نگاه می‌کنیم، در جوامع یونانی پولیس در معنای قلمرو، تقریباً همیشه به معنای قلمرو یک دولت-شهر (شهر و اقمار آن) بوده است. پولیس در معنای دولت هم تقریباً همیشه به معنای یک دولت-شهر بوده است و هرگز در معنای مجموعه‌ای از پولیس‌ها یا رژیم سلطنتی (monarchy) یا فرمانروایی (empire) به کار نمی‌رفته است. در بیش از ۹۸ درصد مواقع پولیس در معنای زیست‌گاه به کار می‌رفت یعنی چیزی که ما شهر می‌نامیم و اجتماع سیاسی که ما دولت می‌نامیم. در نتیجه دولت-شهر دقیق‌ترین ترجمه از پولیس یونانی است (Hansen, 2006: p58). پس از طرفی وقتی پولیس به معنای شهر به کار برده می‌شد، به معنای هر شهری نبود بلکه فقط به شهری اطلاق می‌شد که به عنوان مرکز سیاسی یک پولیس در معنای دولت شناخته شده بود. از طرف دیگر وقتی پولیس به معنای دولت به کار برده می‌شد، منابع دیگر همیشه نشان می‌دهد که دولت شامل یک شهر به عنوان مرکز سیاسی‌اش بوده است، شهری که پولیس نامیده می‌شد. این دو جنبه از معنای پولیس دیدگاه‌های غالبی را که می‌گویند پولیس‌های زیادی (در معنای دولت) وجود داشتند که هیچ شهری در مرکزشان نداشتند یا اینکه پولیس‌های زیادی (در معنای شهر) وجود داشتند که مرکز سیاسی یک دولت نبودند را ابطال می‌کند. پس هر polis-city مرکز یک polis-state بود و هر polis-state یک polis-city را به عنوان مرکز سیاسی خود داشت (Hansen, 2006: p59).

نزد ارسطو لغت اجتماع (koinonia) نشان دهنده این است که پولیس در وهله اول به معنای زیست‌گاه نیست بلکه در معنای جامعه است: یک اجتماع سیاسی یعنی مردان شهروند و بالغ به استثنای زنان، بچه‌ها و بردگان و غیر-شهروندان آزاد. اصرار بر اینکه فقط شهروندان بالغ عضو پولیس هستند نشان دهنده این است که پولیس در معنای سیاسی غیر از پولیس در معنای شهری آن است: پولیس در معنای شهر (city)، زنان و بچه‌ها و بردگان را هم شامل می‌شود اما در معنای دولت (state) نه. مولفه مهم دیگر که بین شهروندان یک

پولیس مشترک است این است که همه شهروندانی کنشگر و فعال در پولیس هستند و نه افرادی منفعل؛ و فعالیت مشترک سیاسی از اشتراکات شهروندان پولیس است. فعالیت مشترکی که شهروندان یک پولیس دارند همان (politeia) است. این لغت که به معنای شهروندی است در معنایی انتزاعی یعنی شهروند یک پولیس بودن؛ اما معنای اولیه این لغت از دو طریق بسط می‌یابد. اول به معنای کل بدنه شهروندی و دوم در معنای انتزاعی ساختار سیاسی بدنه شهروندی که می‌تواند به ساختار حکومت (Form of government) یا قانون اساسی (Constitution) یا اسلوب سیاسی ترجمه شود. در فرهنگ واژگانی ارسطو بدنه شهروندی (Citizen body) ماده سازنده پولیس است در حالی که قانون اساسی صورت پولیس است (Hansen, 2006: p110).

Politeia در معنایی دقیق‌تر ساختار سازمان‌های سیاسی یک پولیس و به ویژه سازمان اصلی است. اما ساختار سازمان‌های سیاسی از پولیسی به پولیس دیگر متفاوت است. بسته به اینکه سازمان اصلی دست یک نفر است یا در دست اقلیت یا اکثریت شهروندان ما می‌توانیم سه نوع نظام حکومتی را شاهد باشیم: فرمانروایی یک شخص یا اقلیت یا مردم. در یک قدرت یک نفره پادشاهی یا حاکمی ستمگر، و فرمانروایی اقلیت آریستوکراسی یا الیگارشی، و فرمانروایی اکثریت مردم جمهوری یا دموکراسی. با این وصف آیا می‌توان نتیجه گرفت که یونانیان به سه نوع پولیس باور داشتند؟ به منظور پاسخ به این سوال باید نگاهمان را از معنای پولیس در معنای قانون اساسی به معنای شهروندی بیاندازیم. در یونان باستان یک شهروند به مثابه فرزند یک شهروند دیگر در نظر گرفته می‌شد اما بر حسب وظیفه یک شهروند به شخصی اطلاق می‌شد که مطابق با حقوق سیاسی خود در پولیس و مناسبات سیاسی آن شرکت کند (Hansen, 2006: p111-114).

در نهایت اینکه پولیس نه تنها اجتماعی سیاسی بود بلکه به همان میزان اجتماعی مذهبی، اقتصادی و اجتماعی بود. گرچه با نگاه امروزی و سوسه برانگیز است که نهادهای سیاسی را تعیین کننده چارچوب‌های مذهبی و اقتصادی و اجتماعی ببینیم اما این با نگاه یونانیان مطابق نیست. آنها سیاست و مشارکت سیاسی را فی نفسه ارزشمند و خودبسنده می‌دانستند و نه به مثابه وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف دیگر. در نظر ارسطو انسان به حکم physis موجودی است که برای زندگی در polis آفریده شده است. در نظر او غایت زندگی بشر، مشارکت در استقرار و توزیع ارزش‌های یک جامعه بود و پولیس برای ابقا و تقویت این اجتماع امری ضروری بود (Hansen, 2006: p115). اینکه مدینه اجتماعی سیاسی،

تمایز "مدینه" و "شهر" در یونان و روم باستان و اهمیت مفهوم ... ۲۷۳

مذهبی، اقتصادی و اجتماعی بود به معنی وجود تمایزی قاطع بین این ساحات نبود بلکه سیاست راهبر امور مذهبی، اقتصادی و اجتماعی نبود و مشارکت در امور سیاسی به خودی خود ارزشمند بود و در حقیقت اعضای مدینه در تمامی ساحات زندگی شریک یکدیگر بودند.

به طور خلاصه پولیس پیش از هر چیز جامعه‌ای بود سازمان یافته و خودگردان و خودبسنده، دست‌کم شامل یک شهر به مثابه مرکز سیاسی و اقرار آن. یک پولیس یا مدینه گرچه همواره جامعه‌ای خودگردان و خودبسنده بود اما گاهی استقلال داشت و گاهی مستقل نبود و به پولیس مادر خراج می‌پرداخت و در مسائل خارجی و جنگ و مواردی از این قبیل در راستای منافع کلی خود و پولیس مادر و با مشورت با پولیس مادر عمل می‌کرد. شهرها و ساکنان شهرها از منظر تاریخی قبل از پولیس‌ها وجود داشتند. شهرها به واسطه دیوارهایی از اطراف و شهرهای دیگر جدا می‌شدند. اما یک شهر لزوماً یک پولیس نبود. یک پولیس هم وجهی شهر مانند داشت که ناظر به وجهه جغرافیای آن بود هم وجهی دولت مانند که ناظر به وجهه سیاسی آن بود. در نتیجه به اعتقاد هانسن دولت-شهر دقیق-ترین برابر نهاد برای پولیس است چرا که هم وجهه شهر مانند آن را در خود دارد و هم وجهه سیاسی آن را. آنچه در یک پولیس اهمیت حیاتی دارد که در شهر به معنای معمول کلمه از آن حرفی نیست، مشارکت اعضای یک پولیس در امور اجتماعی-سیاسی است. اعضای یک پولیس کنشگر و فعالند و فعالیت مشترک سیاسی دارند. پولیس در عین اینکه اجتماعی سیاسی است، اجتماعی مذهبی، اقتصادی نیز هست البته با این ملاحظه که سیاست راهبر امور مذهبی، اقتصادی و اجتماعی نیست بلکه سیاست و مشارکت سیاسی فی‌نفسه ارزشمند است و خودبسنده و در واقع عمل سیاسی غایت پولیس است و نه وسیله برای اهدافی دیگر.

۵. خانواده، دهکده و مدینه در سیاست ارسطو

ارسطو در ابتدای کتاب اول سیاست است که مدینه را به مثابه ماده و امری طبیعی، فارغ از نظام حکومتی (regime) که به مثابه صورت مدینه است، مورد مطالعه قرار می‌دهد. این بدین دلیل است که ارسطو پیش از هر چیز می‌خواهد نشان دهد که «مدینه به حکم طبیعت وجود دارد» (ارسطو: ۴: ۱۳۶۴). ارسطو معتقد بود که مدینه به عنوان یکی از لوازم نیکبختی انسان به وجهی از چند دهکده (village) و هر دهکده از (یک یا) ^{۱۲} چند خانواده

(Household/oikos) تشکیل شده است (رک: ارسطو، ۱۲۵۲:۱۳۶۴ب) اما همانطور که اشتراوس می‌گوید: «صورت هر مدینه، حکومت (نظام حکومتی) آن مدینه است» (اشتراوس: ۷۷:۱۳۹۲). پس از بررسی معنای خانواده و دهکده به این بحث باز خواهیم گشت. روی (Roy) به نقل از مک داوول به بیان سه معنای خانواده (oikos) می‌پردازد. اول خانواده در معنای خانه (house) دوم خانواده به معنای ملکی که به یک فرد متعلق است و سوم نشان دهنده توالی والدین و فرزندان در چند نسل (Roy, 1999: p2). به زعم ارسطو، خانواده در ساده‌ترین شکل شامل دو نوع اجتماع ابتدایی است (رک: ارسطو، ۱۲۵۲:۱۳۶۴ب) یعنی زن و شوهر، و ارباب و برده (reeve, 1998: p2, footnote). ارسطو روابط و مناسبات درون خانواده را با نسبت‌هایی چون ارباب و برده، زن و شوهر، و پدر و فرزند از یکدیگر تمییز می‌دهد (رک: ارسطو، ۱۲۵۳:۱۳۶۴ب). نسبت زن و شوهر نسبتی طبیعی و با انگیزه طبیعی بقای نسل است و این طبع در همه جانوران و گیاهان مشترک است (رک: ارسطو، ۱۲۵۲:۱۳۶۴الف). رابطه زن و مرد رابطه فرمانروا با فرمانبردار است (رک: ارسطو، ۱۲۵۴:۱۳۶۴ب) اما زن طبعاً با بنده یا فرمانبردار به معنی خاص فرق دارد (رک: ارسطو، ۱۲۵۲:۱۳۶۴الف). حکومت (فرمانروایی) مرد بر همسرش مانند حکومت (فرمانروایی) یک سیاست‌مدار بر شهروندان است (رک: ارسطو، ۱۲۵۹:۱۳۶۴ب) و سیاست‌مدار فقط بر کسانی که طبعاً آزادند حکومت می‌کند (فرمان می‌راند) (رک: ارسطو، ۱۲۵۵:۱۳۶۴ب). نسبت ارباب و بنده از طرفی نسبت بین کسی است که به نیروی هوش، پیش‌اندیش است و از طرف دیگر کسی که جز با کار بدنی نمی‌تواند به مردم سودی برساند. ارباب و بنده مکمل یکدیگرند و سودی مشترک نیز دارند و غرض در امان ماندن هر دو و بهره بردن از این نسبت است (رک: ارسطو، ۱۲۵۲:۱۳۶۴الف، ب). فرزندان نیز گرچه فرمانبردار پدر خود هستند اما نسبت پدر با فرزندان نسبت شهریاری بر اتباعش است. پدر به سبب برخورداری از مهر نسبت به فرزندان و همچنین به خاطر سنش، فرماندار آنهاست (رک: ارسطو، ۱۲۵۹:۱۳۶۴ب).

دهکده در ساده‌ترین شکل شامل یک خانواده به معنی اجتماعی است از افرادی با روابط نسبی (رک: ارسطو، ۱۲۵۲:۱۳۶۴ب)^{۱۳} در شکل وسیع‌تر دهکده به مثابه مجموعه‌ای است که از چنین خانواده‌هایی تشکیل می‌شود. نیازهای روزانه مردمان در خانواده رفع می‌شود و دهکده نیازهای فراتر از نیازهای خانواده را مرتفع می‌کند. مدینه (polis) از چند دهکده پدید می‌آید. ارسطو در باب مدینه به اولین چیزی که اشاره می‌کند این است که

وجود و بقای مدینه برای به زیستن است (رک: ارسطو، ۱۲۵۲:۱۳۶۴ب) چرا که دهکده هم می‌تواند شرایط زیستن را فراهم کند. ارسطو در ابتدای کتاب سیاست به وضوح اشاره می‌کند که هر جامعه‌ای به پاره‌ای از خیر نظر دارند و آن جامعه‌ای که بالاتر از همه و فراگیرنده همه جوامع دیگر است، خیر برین را می‌جوید و این جامعه همان مدینه است. (رک: ارسطو، ۱۲۵۲:۱۳۶۴الف) اما خیر برین چیست که راهبر سیاست ارسطو و به تبع آن مشخصه مدینه است؟ به نظر می‌رسد خیر برین نه از اقسام فضیلت بلکه همان ائودایمونیا و نیکبختی است که راهبر اندیشه اخلاقی ارسطو هم هست. در علم اخلاق یونان باستان هم فضیلت مفهوم بنیادین نبود بلکه نیکبختی و اینکه چگونه باید زندگی کرد، راهبر علم اخلاق بود. لیندا زگزیسکی به نقل از هرستهاوس مفاهیم بنیادی اخلاق نزد ارسطو را بدین صورت دسته‌بندی می‌کند که ائودایمونیا یا نیکبختی بنیادی‌ترین مفهوم است؛ فضیلت از ائودایمونیا مشتق می‌شود و مفهوم فعل درست از مفهوم فضیلت مشتق می‌شود (رک: زگزیسکی، ۱۲۵:۱۳۹۶). می‌توان نتیجه گرفت که نیکبختی فعالیتی (activity) است مطابق با فضیلت کامل که تنها در مدینه محقق می‌شود. ریو در یادداشتی بر سیاست ارسطو می‌نویسد «آنچه باعث قوام و بقای مدینه می‌شود این است که ما می‌توانیم در آن زندگی خوب داشته باشیم و به نیکبختی برسیم» (Reeve, XI)

طبق خوانش اشتراوس از سیاست ارسطو، شهر (The City) (مدینه) آن‌گونه که مد نظر ارسطوست اصولاً یک جامعه شهری (Urban society) است: آن‌هایی که بر روی زمین زراعت می‌کنند هسته شهر (مدینه) را تشکیل نمی‌دهند. آلترناتیو شهر یک شکل دیگر از حکومت (state) (دولت)^{۱۴} نیست بلکه قبیله (tribe) یا ملت (nation) (مردم)^{۱۵} است، یک نوع فروتر از جامعه اگر نه بربر، که بر خلاف شهر (مدینه)، از آشتی دادن تمدن و آزادی ناتوان است (رک: اشتراوس: ۵۷:۱۳۹۲). ارسطو مخالف است که هدف غایی شهر (مدینه) را فراهم کردن شرایط برای مبادله کالاها و خدمات برای اعضا بدانیم، بدون آنکه شخصیت اخلاقی اعضا را در نظر بگیریم (اشتراوس: ۶۰:۱۳۹۲). اشتراوس معتقد است که هویت شهر (مدینه) از نظر ارسطو بخشی به رژیم حاکم بر آن شهر (مدینه) و بخشی به جنبه فیزیکی تر آن بسته است. تغییر رژیم، شهر (مدینه) را از بین نمی‌برد اما از جنبه‌ای بسیار مهم آن را تبدیل به شهری (مدینه) دیگر می‌کند: چون با تغییر رژیم، جامعه سیاسی وقف غایتی اساساً متفاوت با غایت قبلی خود می‌شود (رک: اشتراوس: ۷۹:۱۳۹۲). در خوانش اشتراوس از ارسطو در حقیقت ارسطو معتقد است جنبه فیزیکی و جنبه سیاسی شهر (مدینه) هر دو

هویت شهر یا مدینه را شکل می‌دهند و از بین رفتن هر یک به تنهایی، لزوماً به معنای از بین رفتن شهر یا مدینه به‌تمامه نیست.

باری سیاست ارسطو اینگونه آغاز می‌شود «هر مدینه‌ای نوعی اجتماع است و هر اجتماعی به قصد خیر بر پا می‌شود. مدینه یا اجتماع سیاسی جامعه‌ای است که خیر اعلا یا برین را می‌جوید» (ارسطو، ۱۲۵۲:۱۳۶۴) با نظر به کتاب *اخلاق نیکوماخوس* که ارسطو خیر برین را نیکبختی دانسته بود، مدینه اجتماعی سیاسی است که غایتش نیکبختی شهروندان است. ارسطو در جایی دیگر تکرار می‌کند که زندگی خوب، غایت اجتماع آدمیان است (ارسطو، ۱۲۷۸:۱۳۶۴ ب) او در ابتدای *اخلاق* به این نکته توجه می‌دهد که دست یافتن به خیر جامعه و نگهداری آن، کاری بزرگتر و کاملتر از خیر افراد است (ارسطو، ۱۰۹۴:۱۳۸۹ ب). این سخن ارسطو را برخی چنین تفسیر کرده‌اند که ارسطو به فرد به مثابه فرد توجهی ندارد و حقوق فردی را فدای مصالح اجتماعی می‌کند اما این تفسیر به نظر درست نمی‌آید. ارسطو در ابتدای *اخلاق* اذعان می‌دارد که خیر اعلا (نیکبختی) غایتی است که ما آن را تنها برای خودش و هر چیز دیگر را برای آن می‌خواهیم. پس ارسطو نیکبختی را خیر اعلا برای انسان می‌داند. او در ابتدای *سیاست* با گفتن این که «کل به ضرورت بر جزء تقدم دارد در نتیجه مدینه هم از دیدگاه طبیعی مقدم بر خانواده و فرد است» (ارسطو، ۱۲۵۳:۱۳۶۴ الف) در واقع تاکید می‌کند نیکبختی برای فرد انسانی جز در جامعه‌ی سیاسی که بنیاد درست یافته ممکن نیست. جامعه‌ی سیاسی که بنیاد درست یافته نیز مدینه‌ای است که نظام حکومتی مطلوب بر آن حکم می‌راند و نظام حکومتی (regime) مطلوب از نظر ارسطو آن است که «خیر و صلاح همه را در نظر دارد و بر اساس موازین عدل مطلق بنا شده است» (ارسطو، ۱۲۷۹:۱۳۶۴ الف). پس می‌بینیم که غایت مدینه نیکبختی شهروندان است و اینطور نیست که ارسطو به فرد به مثابه فرد توجهی نداشته باشد. مدینه، جامعه‌ی سیاسی و واحدی است که اولاً فضیلت را پاس می‌دارد، ثانیاً هدف و غایتش نیکبختی شهروندان است و ثالثاً قوانین آن در راستای پروراندن شهروندان نیک‌منش و عادل و دادگر است (رک: ارسطو، ۱۲۸۰:۱۳۶۴ ب).

۶. اهمیت شناخت پولیس در فهم فلسفه سیاسی معاصر

از نظر آرنست مدینه پیش شرط عمل و سیاست بود. او مدینه یا پولیس را به حق پر حرف‌ترین همه‌ی تن‌واره‌های سیاسی می‌داند (رک: آرنست، ۶۹:۱۳۹۰). در اهمیت بررسی معنای

پولیس و نسبتش با فلسفه سیاسی معاصر می‌توان گفت تمام تلاش‌ها برای فهمی از اوضاع کنونی جهان به طور ایجابی یا سلبی، مستقیم یا غیر مستقیم بر پایه تجربیات گذشته بنا شده است، چنان‌که اشتراوس می‌گوید:

تا جایی که به ما انسانهای غربی مربوط می‌شود، نام دو شهر اورشلیم و آتن به گسترده-ترین و عمیق‌ترین این تجربیات اشاره می‌کنند. انسان غربی از رهگذر تلاقی کتاب مقدس و اندیشه یونانی به آنچه که هست تبدیل گشته و هست آنچه هست. برای اینکه خودمان را بفهمیم و راه نرفته‌مان به سوی آینده را روشن سازیم، باید اورشلیم و آتن را بفهمیم (اشتراوس، ۱۳۹۶:۳۲۱).^{۱۶}

به حق می‌توان ادعا کرد که فلسفه سیاسی در پولیس و از طریق تامل درباره خود پولیس متولد شد، هم به معنای اجتماع سیاسی یونانیان و هم در معنای طریقه‌ای از زندگی مبتنی بر تحقیق انتقادی در معنای politeiai به مثابه طرق مختلف بالقوه یا بالفعلی که اعضای مدینه می‌توانند در کنار یکدیگر زندگی کنند. بدون شناخت مفهومی چون پولیس که آتینان را در طرح فلسفه سیاسی و تعریف صور نظام‌های حکومتی هدایت می‌کرد قادر به شناخت و فهمی درست از مناسبات فلسفه سیاسی در دوران جدید نخواهیم بود. جهان و به خصوص جهان در حال توسعه نیاز دارد که تاریخ اندیشه سیاسی را بداند و مدینه را، که یکی از عناصر اصلی در اندیشه سیاسی یونان و روم باستان بوده، باز شناسد. در دوران قدیم، انسان که موجودی مدنی بالطبع است فقط در مدینه می‌تواند به نظر ورزی و تفکر پردازد و با مشارکت در کار مدینه و سیاست است که امکان بهره‌مندی از نیکبختی را، به مثابه غایت مشترک انسان و مدینه، پیدا می‌کند. در یونان و روم باستان عمل و نظر دو روی یک سکه و لازمه نیکبختی بودند. البته عملی که در مدینه محقق می‌شد، پراکسیس بود که عملی در آمیخته با خودآگاهی است. پراکسیس با فرونسیس، که از آن به خرد سیاسی یا عقل عملی تعبیر شده است و متوقف بر سوفیاست، نسبت دارد. عمل قائم بر فرونسیس پراکسیس است. فرونسیس نوع خاصی از مواجهه با موجودات و امور است، مواجهه‌ای که خاص انسان است و با مدینه‌ای که فرد اهل آن است در ارتباط است. فرد دارای فرونسیس امر جزئی را در نسبت با امر کلی در نظر می‌آورد. چنین مواجهه‌ای با امور و موقعیت‌های انضمامی، تصمیم مناسب در زمان و زمانه و موقعیت خاص را در پی دارد. ارسطو فرونسیس و پراکسیس را در نسبت با مدینه‌ای که فرد در آن رشد یافته برمی‌رسد و از این می‌توان نتیجه گرفت که این‌ها اموری ثابت نیستند و ما آن‌ها را از عمل فرد دارای آن‌ها

می‌شناسیم. یعنی کسی که خیر خود و اهل مدینه را در کل می‌شناسد و بر این اساس تصمیم مناسب را در زمان درست و به صورت درست می‌گیرد.

در جهان قدیم و در آراء فیلسوفان یونانی، مدینه به معنی امروزی شهر، دولت، جامعه و ملت مراد نمی‌شده است. مدینه یونانی با فضائل عقلی و اخلاقی از جمله اعتدال قوام می‌یافت و حفظ خود را مشروط به وجود فضائل می‌دانست. در فلسفه سیاسی معاصر گرچه شاید بتوانیم روسو و کانت و هگل و گرین و بوسانکه را حامیان این نظر بدانیم که دولت را نهادی اخلاقی می‌دانستند که برای رشد کامل اخلاقی انسان غیرقابل صرف نظر است (رک: عالم، ۱۳۵:۱۳۹۸) با این حال در فلسفه سیاسی معاصر اولاً غایت دولت بر خلاف آنچه در فلسفه سیاسی ارسطو می‌بینیم، خیر و نیکبختی همه اعضای جامعه نیست - شاید بتوان یکی از علل این تفاوت را جایگاه متفاوت عقل در فلسفه سیاسی ارسطو و فلسفه سیاسی معاصر دانست. ارسطو گرچه عقل را عقل عالم می‌دانست اما تاریخی بودن برای او مطرح نبود. عقل در نگرش ارسطو مرتبه و جایگاهی در نظام عالم داشت اما عقل جدید اگر عقل و نظام جامعه و زندگی یا یک امر روان‌شناسی نباشد مجموعه‌ای از اصول و قواعد انتزاعی است. این عقل، عقل تاریخی یا عقل طراح و نقاد است. این عقل بر خلاف فضیلت عقلی ارسطویی کاری به خیر ندارد بلکه ملاک و میزان و منظورش رضایت است (رک: داوری، ۱۳۹۵، ۱۶۰ص) - و ثانیاً نمی‌توانستند به مناسبات مدینه پای‌بند باشند. برای مثال یونانیان می‌دانستند که تعداد افراد مدینه نمی‌تواند از حدی تجاوز کند؛ امری که فلسفه سیاسی مدرن ناگزیر است آن را نادیده بگیرد چرا که امروزه شهرهای چند ملیونی و کشورهای چند صد ملیونی وجود دارند. یکی گرفتن شهر و دولت با مدینه در دوران معاصر، چیزی جز بدفهمی و سردرگمی در پی ندارد. آرنست گوسزد می‌کند که ما تمایز قاطع میان حیطه‌های عمومی و خصوصی، قلمرو پولیس و خانه و خانواده، و نهایتاً میان فعالیت‌های مربوط به جهان مشترک و فعالیت‌های مربوط به حفظ معاش را فوق‌العاده دشوار می‌فهمیم و این تمایزی است که سرتاسر تفکر سیاسی باستان، آن را بدیهی و اصل موضوع می‌انگاشت و بر آن مبتنی بود. مدینه هیچ‌گاه به حریم زندگی خصوصی شهروندان تجاوز نمی‌کرد و حدود و حریم هر مالکیتی را محترم می‌شمرد، چرا که در مدینه، شخص بدون داشتن خانه و کاشانه نمی‌توانست در امور جهان مشارکت کند. حیطه مدینه قلمرو آزادی بود و چیرگی بر ضروریات و حوائج زندگی در خانه، شرط آزادی مدینه بود. سیاست نمی‌توانست به تنهایی ضامن حفظ جامعه باشد. آرنست به حق اشاره می‌کند که

تمایز سپهر خصوصی و سپهر عمومی زندگی، تناظر دارد با حیطه‌های خانوادگی و سیاسی که در دوران باستان و در مدینه اموری متمایز و جداگانه بوده‌اند؛ اما ظهور حیطه اجتماعی که نه خصوصی است و نه عمومی، پدیداری است نسبتاً جدید که سرآغاز آن مقارن است با ظهور عصر مدرن که شکل سیاسی خود را در دولت ملی پیدا کرده است (رک: آرنست، ۷۰: ۱۳۹۰-۷۹).

پولیس با ملت هم مترادف نیست. یکی از شبیه‌ترین تعابیر ملت به پولیس را در خطابه «ملت چیست؟» ارنست رنان می‌یابیم. او از طرفی وجود آزادی را منوط به وجود ملت‌های گوناگون می‌داند که اگر جهان، یک قانون و فرمانروا داشته باشد این آزادی از دست می‌رود. از طرف دیگر قوام ملت را به تمایل به زندگی مشترک می‌داند. با این حال او در این خطابه، اساس ملت را نه نژاد و نه زبان و نه دین و نه اشتراک منافع و مصالح و نه جغرافیا می‌داند. او می‌گوید:

ملت یعنی روح، یعنی اصلی روحی و معنوی... وجود آن مساوی وجود همبستگی بزرگ زاییده‌ی احساس فداکاری‌هاست: فداکاری‌هایی که در گذشته شده و شخص باز هم آماده است تا در آینده بکند. وجود ملت مستلزم نوعی گذشته است، ولی اکنون نیز از برکت واقعیتی ملموس تجدید می‌شود: واقعیت قبول و رضا که مظهر بارز آن، تمایل به زندگی مشترک است (رنان، ۳۳۸: ۱۳۸۹-۳۴۱)

می‌بینیم که گرچه تعبیر رنان در موضعی به مدینه نزدیک می‌شود ولی در نهایت او تمام مولفه‌هایی را که قوام بخش مدینه یونانی بودند از ملت سلب می‌کند و وجود ملت را منوط به تمایل به زندگی مشترک می‌داند نه خیر مشترک یا نیکبختی که غایت اصیل پولیس یا مدینه بود. این در حالی است که مدینه خیر و نیکبختی همه اعضای خود را فراهم می‌کرد یا دست‌کم در راه فراهم کردن آن تلاش می‌کرد. چنان که گفتیم هر مدینه در عین اینکه اجتماعی سیاسی بود، اجتماعی مذهبی و اقتصادی نیز بود البته با این ملاحظه که سیاست راهبر امور مذهبی، اقتصادی و اجتماعی نبود بلکه سیاست و مشارکت سیاسی فی‌نفسه ارزشمند بودند و خودبسنده و در واقع عمل سیاسی، غایت مدینه بود و نه وسیله برای اهدافی دیگر. این مولفه هم در تعاریف جدید از شهر و دولت و ملت مغفول می‌ماند.

درست است که اهل مدینه چنان دلبستگی به وطن‌شان داشتند که آماده بودند وقت خود را صرف سیاست مدینه و جان خود را برای مدینه فدا کنند و از تبعید بیش از هر چیزی هراس داشتند، با این حال این احساس به هیچ وجه آن احساسی نبود که ما امروزه

ملی (national) می‌نامیم و همین‌طور این احساس با وطن‌پرستی نیز هیچ نسبتی نداشت (رک):
(Wolff, 2004:801).

با این اوصاف وجهی از لزوم پرسش از پولیس، شناخت مبادی و مبانی مناسبات سیاسی امروز اعم از علم سیاست و جامعه‌شناسی، فلسفه سیاسی و همین‌طور علم سیاست و اخلاق و ... است. وجه دیگر لزوم مطالعه پولیس در ساحت وجودشناختی آن رخ می‌نماید که «پولیس کار قلمرویی را می‌کند که در آن هستی چونان پرسش‌پذیرترین و شکننده‌ترین موهبتی به آدمی ارزانی می‌شود که همواره در خطر از دست دادن پرسش‌پذیری خود و از این رو در خطر فرو افتادن در قلمرو بداهت و پیدائی است. پولیس ساحت این پرسندگی است» (بیستگی، ۱۳۹۴:۲۹۸). در پایان این که بحث از مفاهیمی چون پولیس فرصتی است برای شناختن ریشه‌های سنت دموکراتیک غرب و درک عمیق‌تر از نهادها و ارزش‌هایی که فرهنگ غربی را قوام می‌بخشند. چرا که سیاست جدید سیاست جامعه است نه مدینه، جامعه‌ای که جهانی شده است یعنی اختلاف سیاست جدید با سیاست یونانی (که اروپائیان آن را سیاست کلاسیک می‌خوانند) کم و بیش در اختلاف جامعه با مدینه معلوم می‌شود. با وجود این اختلاف‌ها می‌توان مدعی شد که سیاست جدید از روی گروه مدینه یونانی یا همان پولیس ساخته شده است. می‌بینیم که نظام‌های حکومتی جدید بیشتر به نام‌های یونانی نامیده می‌شوند و برای وصف بعضی سیاست‌ها از همان نام‌های یونانی استفاده می‌شود. ولی متأثر بودن تاریخ جدید محدود به این نام‌ها نیست. یونانیان، بنیان‌گذار و آغاز کننده تاریخی هستند که غربی‌ها آن را به دوره‌ها و دوران‌ها تقسیم کرده‌اند و دوران اخیر آن تجدد است. با این حال تاریخ تجدد تکرار و تقلید و حتی پیروی بی‌چون‌وچرا از یونانیت و یونانی‌مآبی نیست.

۷. نتیجه‌گیری

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در دوران باستان مدینه مکانی امن بود که ثبات و امنیت در آن برقرار بود. هر مدینه دست‌کم شامل یک شهر به مثابه مرکز سیاسی آن بود به علاوه اقمار آن شهر. خودبسندگی و خودکفایی و نظم و قانون از ویژگی‌های دیگر مدینه بود. همه مردان آزاد مدینه در امور سیاسی-اجتماعی شرکت داشتند و فارغ از تفاوت‌ها و اختلاف‌ها، غایت واحدی را دنبال می‌کردند که خیر همگان بود. مدینه تا زمانی که رشته مدنی-سیاسی افراد اجتماع از هم نگسسته بود برقرار بود. در واقع، مدینه بر خلاف شهر دارای هویتی

اجتماعی-سیاسی بود که این هویت در نسبت با اموری از جمله قوانین، سیاست، حکومت، مذهب و حقوق مدنی که در هر مدینه‌ای برقرار بود از مدینه‌های دیگر متمایز می‌شد. به همین دلیل مدائن هیچ‌گاه با یکدیگر متحد نمی‌شدند چرا که اتحاد مدائن به معنای زائل شدن هویت آن‌ها بود. اما این به معنای استقلال همه مدائن نبود؛ چه بسا مدینه‌ای خودگردان بود اما به مدینه‌ای دیگر خراج می‌پرداخت و در امور خارجی و جنگ‌ها با آن مدینه متحد می‌شد بدون اینکه از اصول سیاسی و مذهبی و اجتماعی خود عدول کند. هر مدینه در عین اینکه اجتماعی سیاسی بود، اجتماعی مذهبی، اقتصادی نبود بلکه سیاست و مشارکت سیاسی فی‌نفسه ارزشمند بودند و خودبسنده و در واقع عمل سیاسی غایت مدینه بود و نه وسیله برای اهدافی دیگر. البته این بدین معنی نیست که بین امور سیاسی و دیگر امور تمایزی قاطع وجود داشت.

از مهم‌ترین ویژگی‌های مدینه این بود که اعضای آن در زندگی شریک یکدیگر بودند. این ویژگی نشان دهنده این است که نیکبختی مردمان یک مدینه به یکدیگر و به مدینه وابسته بود. نیکبختی در واقع چنان که ارسطو می‌گوید امری است که تنها در یک اجتماع سیاسی که بنیاد درست یافته باشد محقق می‌شود. انسان‌ها تنها در صورت زیستن در چنین مدینه‌ای می‌توانند همه توانایی‌هایشان را به فعلیت برسانند. از ویژگی مهم دیگر مدینه این بود که همواره امری در خور پرسش بود. این پرسش‌پذیری باعث می‌شد که مدینه همواره در نسبت با امر سیاسی گشوده باشد. ما می‌توانیم ویژگی پرسش‌گری و پرسش‌پذیری را درباره فرونیسیس نیز ببینیم. پولیس و فرونیسیس مجالی را فراهم می‌کنند تا بتوانیم به بنیادهای خودنقاد اندیشیدن بیاندیشیم بدون اینکه در دام جزم‌اندیشی گرفتار شویم.

در نگاه ارسطو مدینه، اجتماعی سیاسی است که یک انسان فقط در این اجتماع می‌تواند به نیکبختی که غایت اعلای زندگی بشری است دست یابد. ارسطو تأکید می‌کند که نیکبختی تنها در مدینه‌ای ممکن است که بنیاد درست یافته باشد و مدینه‌ای بنیاد درست یافته که نظام حکومتی مطلوب بر آن حکم می‌راند. نظام حکومتی مطلوب آن است که خیر و صلاح همه افرادش را در نظر دارد و بر اساس موازین عدل مطلق بنا شده است. به زعم ارسطو هیچ مدینه فاضله‌ای یا طرحی ثابت وجود ندارد که جوامع و دولت‌ها سرمشق خود قرار دهند بلکه بسته به مردمان، زمان و زمانه و حتی موقعیت جغرافیایی متفاوت، صورت مدینه فاضله می‌تواند مختلف باشد اما همواره خیر و نیکبختی همه اعضای مدینه باید

رعایت شود تا مدینه، مدینه‌ای ضاله نباشد. با این توضیح آنچه جای بررسی بیشتر دارد این است که آیا آن طور که بسیاری از محققان اظهار داشته اند، ارسطو در سیاست در جست و جوی بهترین نظام حکومتی است که در همه جا و همه زمان‌ها بهترین باشد؟ با نظر به اینکه ارسطو به تبیین اشکال مختلف می‌پردازد و نظام‌های حکومتی را به شش گونه اصلی پادشاهی، تیرانی و آریستوکراسی، الیگارشی و جمهوری، دموکراسی محدود می‌کند آیا ما شش نوع مدینه داریم؟ سوال دیگر اینکه در دوران باستان و همین‌طور در سیاست ارسطو بین حیطه عمومی یا سیاسی و حیطه خصوصی و امور مربوط به منزل تمایز وجود دارد که یکی مربوط به علم سیاست بوده است و دیگری به تدبیر منزل، آیا این تمایز امروزه نیز باقی‌ست؟ نسبت مدینه با حریم خصوصی و آزادی افراد چه بود و چطور این نسبت پاس داشته می‌شد و آیا در صورت زائل شدن این نسبت جایی برای طرح آزادی اعضای یک مدینه باقی می‌ماند؟

در اهمیت شناخت پولیس در فهم فلسفه سیاسی می‌توان گفت که متفکران غربی از جمله هایدگر و آرنست و اشتراوس اذعان دارند که شناخت مبادی و مبانی مناسبات سیاسی امروز در گرو تأمل درباره مفاهیمی چون پولیس است. شاید بتوان ادعا کرد که امروزه سیاست راهبر امور مذهبی، اقتصادی، اجتماعی و ... است. مشارکت سیاسی معنای فی نفسه ارزشمند بودن و خودبستگی خود را از دست داده است و معمولاً به مثابه وسیله‌ای برای اهداف دیگر به کار گرفته می‌شود. فضائل عقلی و اخلاقی نسبتشان را با سیاست و امور مربوط به آن از دست داده‌اند. سوال این است که آیا سیاست می‌تواند به تنهایی حفظ‌کننده جامعه باشد؟

پی‌نوشت‌ها

1. Polis: An Introduction to the Ancient Greek City-State

۲. برای مثال the constitution of the particular regime

۳. در ترجمه لطفی state آمده است.

۴. از ترجمه محمد حسن لطفی با دخل و تصرف

۵. این سطر در ترجمه لطفی وجود ندارد.

۶. بهتر بود عنوان کتاب به مدینه قدیم ترجمه می‌شد.

۷. اکنون چون مدینه وجود ندارد، تفاوت هم متفی است.

۸. نکته ای که اشاره به آن خالی از فایده نیست اینکه دولت روم پس از برانداختن قوانین و مقررات مدنی و در اصل بعد از اینکه مدینه در شهری که تصرف کرده بود کارکردش را که نسبت سیاسی-مذهبی بین مردمان بود از دست می داد هیچ قوانین مدنی را جایگزین نمی کرد. روم یکی از افراد مدینه خود را به فرماندهی جامعه مغلوب شده میفرستاد و به او اختیارات تام می داد. مناسبات این حاکم با مردم تابع، بر هیچ قانون مشخصی متکی نبود(رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷: ۴۰۱-۴۰۳ ص). در واقع «مردم تابعه آن دولت از قوانین خویش محروم و از قوانین روم نیز بی نصیب بوده اند. حقوق مدنی هم درباره مردم مزبور مفهومی نداشت» (رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷: ص ۴۰۳) این می تواند فهمی به دست دهد از مدینه که هایدگر آن را با 'the essential abode of historical man' وصف می کند(پارمنیدس: ۹۵). می توان این افراد را انسان هایی دانست که گرچه در شهری واحد زندگی می کرده اند اما دیگر موطن و موقفی نداشته اند. بدین سان در واقع مدینه که به تعبیر آرنست پیش شرط عمل و سیاست این مردمان بود از دست می رفت و بالتبع اگر ما قوام اعمال و معناداری اعمال و قوام یک جامعه سیاسی را مشروط به نوعی پیوستگی و نسبت خاص مردمان آن جامعه به نام مدینه بدانیم با از دست رفتن این نسبت، اعمال و سیاست این جامعه نیز از قوام و معنا تهی می شوند و گرچه مدینه ظاهر شهری خود را حفظ می کند اما دیگر نسبت مردمانش از هم گسسته است و این خود می تواند مقدمه ای برای فروپاشی مدینه نیز باشد.

۹. هرودوت و توسیدید و آریستوفانس در مکتوباتشان شواهدی از صحت این ادعا به دست داده اند.

۱۰. لغات داخل پراتنز از نگارنده مقاله است.

۱۱. رک: فوستل دوکلانژ، ۱۳۹۷: ۲۴۲-۳۳۶

۱۲. ارسطو دهکده را دست کم شامل یک خانواده به معنی اجتماعی از افرادی که نسبتشان با هم از مقوله نسبی است می داند.

۱۳. نگاه کنید به نوامیس افلاطون ۷۷۶ الف و ب

۱۴. در این مقاله، دولت را در مقابل State آورده ایم در حالی که آقای رسول نمازی در ترجمه کتاب شهر و انسان اشتراوس با این توجیه که دولت ترجمه ای از government است و حکومت در یک کشور ثابت است ولی دولت تغییر می کند، حکومت را در ترجمه state آورده اند. با توجه به توضیحاتی که در بخش پولیس هانسن آورده ایم توجیه ترجمه ما قابل تشخیص است.

۱۵. لئو اشتراوس با مسامحه به جای «مردم» لفظ «ملت» را آورده است که می تواند گمراه کننده باشد.

۱۶. این مقاله ی اشتراوس از کتاب Studies in Platonic Political Philosophy است.

کتاب‌نامه

- ارسطو، ۱۳۶۴، سیاست (حمید عنایت، مترجم)، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ارسطو، ۱۳۸۸، اصول حکومت آتن (محمد ابراهیم باستانی پاریزی، مترجم)، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ارسطو، ۱۳۸۹، مابعدالطبیعه (محمدحسن لطفی، مترجم)، تهران، نشر طرح نو.
- اشتراوس، لئو، ۱۳۹۲، شهر و انسان (رسول نمازی، مترجم)، تهران، نشر آگه.
- اشتراوس، لئو، ۱۳۹۶، مقدمه‌ای سیاسی بر فلسفه (یاشار جیرانی، مترجم)، تهران، نشر آگه.
- آرنت، هانا، ۱۳۹۰، وضع بشر (مسعود علیا، مترجم)، تهران، نشر ققنوس.
- برونل، کریستوفر، ۱۳۹۸، «کسنوفون» اشتراوس، لئو. کراسپی، جوزف، تاریخ فلسفه سیاسی، جلد اول: قدما، (یاشار جیرانی، شروین مقیمی، ویراستاران)، تهران، نشر پگاه روزگار نو.
- بیستگی، میگل د، ۱۳۹۴، هایدگر و امر سیاسی (سیاوش جمادی، مترجم)، تهران، نشر ققنوس.
- داوری اردکانی، رضا، ۱۳۹۵، خرد سیاسی در زمان توسعه یافتگی، تهران، انتشارات سخن.
- رنان، ارنست، ۱۳۸۹، «ملت چیست؟» خرد در سیاست (عزت الله فولادند، مترجم)، تهران، نشر طرح نو.
- زگربسکی، لیندا، ۱۳۹۶، فضائل ذهن (امیرحسین خدادپرست، مترجم)، تهران، نشر کرگدن.
- کلوسکو، جورج، ۱۳۹۴، تاریخ فلسفه سیاسی (خشایار دیهیمی، مترجم)، تهران، نشر نی.

- Aristotle. 1998. *Politics*, Trans: Reeve, C.D.C. Hachette Publishing Company.
- Fustel De Coulanges, Numa Denis. 2001. *The Ancient City: A Study on the Religion, laws, and Institutions of Greece and Rome*. Batoche Books.
- Hansen, Morgan Herman. 2006. *Polis: An Introduction to the Ancient Greek City-State*. Oxford University Press.
- Reeve, C.D.C. 1998. Translation: *Politics (Aristotle)*, Hachette Publishing Company.
- Roy, J. (1999). «Polis and Oikos in Classical Athens» *Journal of Greece & Rome*, Second Series, Vol. 46, No. 1, pp. 1-18.
- THUCYDIDES. 2009. *The Peloponnesian War*. Translated by Martin Hammond. Oxford University Press.
- Wolff, Francis. 2004. (Entry: «Polis») *Dictionary of Untranslatables: A Philosophical Lexicon*. By Barbara Cassin, Emily Apter, Jacques Lezra, Michael Wood. PRINCECTON UNIVERSITY PRESS.